



نظم، هدیه اخلاق

فردریش آگوست فون هایک، فیلسوف سیاسی و اقتصاددان معاصر اتریشی (1899-1992) به خاطر مخالفت با سوسیالیسم معروف شد و در سال 1974 جایزه نوبل اقتصاد را از آن خود کرد.

نسبت عقل و سنت از دیدگاه هایک

نظم، هدیه اخلاق

فردریش آگوست فون هایک، فیلسوف سیاسی و اقتصاددان معاصر اتریشی (1899-1992) به خاطر مخالفت با سوسیالیسم معروف شد و در سال 1974 جایزه نوبل اقتصاد را از آن خود کرد.

گرچه آثار هایک در حوزه اقتصاد لیبرالیستی از معروفیت بیشتری برخوردارند اما وی را از آن دست متفکران اقتصادی می‌دانند که مباحث اقتصادی را با توجه به عوامل مهمی چون نقش عقل و سنت و فرهنگ در آن پی می‌گرفت. از این حیث، می‌توان هایک را به‌نحوی فیلسوف اقتصاد به شمار آورد. با این حال هایک در سیر تفکرات اقتصادی خویش از نقش سنت و اخلاق غافل نماند و همین عامل سبب شد که وی را جزو اقتصاددانان لیبرال راست به شمار آورند. شکی نیست که بسیاری از اندیشه‌های وی امروزه در زیرساخت تفکرات اقتصادی جهان قرار گرفته است.

اما اندیشه‌های هایک از زاویه‌ای می‌تواند مورد رجوع و استناد ما که به‌دنبال علم بومی هستیم قرار گیرد؛ زیرا وی به نقش سنت‌ها در پیشرفت اقتصادی جامعه تأکید داشت. مطلب حاضر با توجه به این نکات فراهم آمده و کوشیده دیدگاه این اندیشمند را درخصوص مفاهیمی چون سنت، عقل و اخلاق به بحث بگذارد.

به‌نظر هایک، انسان در سایه اخلاق و سنت توانسته از یک موجود بدوی به یک انسان متمدن تبدیل شود. البته منظور هایک این بوده که عقل و محاسبه به اندازه سنت جایگاه والایی نداشته و مسیر شکل‌گیری تمدن‌های بزرگ در راستای تحول تدریجی فرهنگی اتفاق افتاده است. می‌توان گفت قوه تقلید و اخلاق و سنت امری ذاتی بوده و در شکل‌گیری جوامع متمدن نقش جدی داشته است. در همین راستا یادگیری به‌طور غیرعمدی و ناخودآگاه صورت می‌گیرد.

جامعه و توانایی‌های فردی و جمعی تابع رفتار هستند. پس در نهایت فرهنگ و اخلاق و سنت جلوتر از عقل و محاسبات آن قرار می‌گیرند. هایک عقل را عاجز از تولید فرهنگ می‌داند. وی همچنین به قواعد رفتاری، اخلاق، تقلید، انتقال و توانایی بشر معتقد است و اینها را فرق انسان امروزی با انسان بدوی می‌داند. در همه این موارد، آداب و رسوم و نفع جلوه‌گر هستند و درک، جایگاه چندانی در آن ندارد. این موضوع، مطلوب بشر است چرا که انسان باید‌ها را انجام می‌دهد و سعی در فهم و یادگیری ندارد. به‌نظر هایک حتی آداب و رسوم و قواعد رفتاری، تقدم تاریخی و منطقی دارند.

او می‌گوید: اشیای خارجی در اصل از راه رفتار انسان نسبت به آنها، تعریف و ساخته می‌شوند. پس انسان با قواعد رفتاری و تقلید و انتقال، شروع به زندگی جمعی و سپس با طبقه‌بندی آنها، حوادث بیرونی را پیش‌بینی کرد. حتی انسان سعی در سبقت گرفتن از حوادث را داشته است. این دقیقاً همان چیزی است که امروزه به آن عقل بشری می‌گویند. هوش انسان در رفتار وی جلوه بیشتری دارد تا در تفکر وی به محیط اطراف. هایک می‌گفت مغز یا ذهن یک فرد در اوج مراتب پیچیده، در حال تحول و ذهن در یک ساختار آموزشی پوشیده شده است.

پس نباید تصور کنیم که فرهنگ، ابداع مغز بشر است چرا که مغز اندامی است که ما را قادر به جذب فرهنگ می‌کند، نه ابداع فرهنگ. سنت‌ها خودجوش پدیدار شده‌اند و ذهنیت و عقل بشر آنها را ایجاد نکرده است زیرا عقل فردی وسیله محاسبه و پیش‌بینی انسان‌هاست اما قادر به درک نظام پیچیده سنت‌ها و فرهنگ مانند اخلاق، حقوق و زبان و... نیست.

مطلب کلیدی در بحث هایک غریزه است. غریزه پیش از اندیشه بر بشر مستولی بوده است. غرایز ارزش‌هایی را به‌وجود آورده‌اند که قواعد رفتاری انسان‌ها در آن تعریف می‌شود. غرایز انسان در عبور از صدها هزار سال زندگی گروهی و قبیله‌ای شکل گرفته است. این غرایز موروثی و در خدمت تحکیم روابط در زندگی گروهی بوده است. هماهنگی، هدف مشترک، احتیاجات فردی و گروهی، همبستگی، دوستی و وابستگی، فرد را در بستر جامعه شکل می‌دهند. انسان مجزا به سرعت به انسانی مرده تبدیل خواهد شد. به‌نظر هایک حتی انسان‌های نخستین اجتماعی بوده‌اند و فردگرا نبوده‌اند، چون غرایز بشر جمع‌گراست. اینجا نقطه تلاقی انسان و اخلاق

پیش می‌آید. ارزش‌هایی مانند نوع‌دوستی و جمع‌گرایی و عمل به آنها تا زمانی که فطری و غریزی باشند، اخلاق محسوب نمی‌شوند.

اخلاق یعنی سنت‌های آموخته شده که از گذرگاه غرایز انسان بدوی عبور کرده باشد. اخلاق امری نیست که مستقیم به وراثت و ژنتیک مربوط بشود. هایک جوامع ابتدایی بشری را غریزی می‌داند و جوامع متمدن را محل رعایت قواعد و رفتار محسوب می‌کند. وی معتقد است که غرایز و عواطف بشری در بسیاری موارد سازگاری بیشتری با زندگی قبیله‌ای و بدوی دارد تا جامعه متمدن. شاید به این علت است که تمدن و صنعت بیمارگونه و مصنوعی به نظر می‌رسند. به طور کلی تمدن و اندیشه و پیشرفت با اخلاق و فرهنگ خیلی همخوانی ندارند و انسان همیشه در پی فرار از انضباط و الزام همراهی صنعت و تمدن است.

او تأکید دارد که نوع بشر با تبعیت از قوانینی که ضدغرایز هستند به اخلاق و سپس تمدن دسترسی پیدا کرد. بعدها تمدن و عصر جدید، اخلاق جدید و متفاوتی را به وجود آورد که اخلاق طبیعی (ضامن پیدایش تمدن) را نابود کرد. این در حالی است که بعضی از جامعه‌شناسان می‌گویند به ناگزیر تقسیم کار صورت گرفته است و خیر عمومی زمانی تضمین می‌شود که جلوی برخی غریزه‌های خوب مثل همبستگی و تعاون در روابط اجتماعی گرفته شود، در صورتی که اگر به این اندیشه عمل شود- مثلاً رقابت در بازار کار تبدیل به اخلاق غریزی شود- فاجعه به بار خواهد آمد. پس جوامع متمدن امروز حاصل تحولات فرهنگی و سنت و اخلاق هستند.

در جوامع امروزی با مسئولیت فردی و نظم و همکاری میان انسان‌ها طرف هستیم. شاید ما کارهایی را انجام دهیم و آنها نتایجی را به وجود بیاورند که ما هرگز در پی آنها نبوده‌ایم. در جریان یک فعالیت اقتصادی هرکدام از ما به کسانی خدمت می‌کنیم که از وجودشان ناآگاهیم. ما نیز از خدمات دیگران بهره می‌بریم و زندگی می‌کنیم؛ این یعنی در چارچوب نهادها و سنت‌های اقتصادی، قانونی و اخلاقی هستیم اما از خیری که در جوامع گسترده به هم می‌رسانیم چون دیده نمی‌شود کمتر احساس رضایت می‌کنیم.

روی هم رفته این تضادها محل سوءتفاهم بوده است. از این‌رو همیشه منزلت اخلاق در جامعه مدرن از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. گذشته از این، نظم یک ایده آل و هدف محسوب می‌شود. نظم حتی بستر جمع‌آوری اطلاعات پراکنده و آمار و ارقام اقتصادی نیز هست. پس تسلط بر امور و کنترل جامعه به نظم برمی‌گردد. نظم هدیه اخلاق است. وقتی نظم به وجود می‌آید یعنی احتیاجی نیست که از ابتدا به توافق برسیم.

هایک توضیح می‌دهد پیروی صرف از غرایز طبیعی چه از نوع سلطه‌طلبی و چه از نوع نیکوکاری می‌تواند مانع ایجاد جامعه گسترده و متمدن بشود. او پیروزی غیرعمد سنت‌ها و اخلاق و عدم رابطه براساس غرایز را شرح می‌دهد. او جوامع را صرفاً طراحی فکر و ابتکار عقل نمی‌داند. به نظر وی بسیاری از اخلاقیات شاید برای انسان ناخوشایند باشند و انسان از درک معنای آنها عاجز هم باشد و اعتبار آنها اثبات هم نشود، اما با این همه اخلاق و سنت پیروز است. چیزی که میان غریزه و عقل قرار دارد سنت است. وی رفتار و اعمال را بر اساس غریزه، عقل و سنت می‌داند. سنت در قالب فرهنگی وجود دارد و فرهنگ همان سنت‌های کمابیش منسجم است. به قول هایک فرهنگ نه طبیعی است و نه مصنوعی، نه به صورت ژنتیک انتقال می‌یابد و نه به صورت عقلانی ایجاد می‌شود.

هایک در رویکرد به عقل نیز معتقد است عقل در چارچوب سنت‌ها و در جریان تحول آنها صورت می‌بندد؛ یعنی سنت را مقدم بر عقل می‌داند. البته نه به این مفهوم که عقل نمی‌تواند بر سنت‌ها مستولی باشد یا اینکه عقل نمی‌تواند تأثیر و تحولاتی در راستای سنت‌ها ایجاد کند؛ منظور این است که عقل همه مجموعه سنت‌ها را نمی‌تواند از بین ببرد و از ابتدا آنها را ایجاد کند. عقل محصول فرایندهای پیچیده است و نمی‌تواند بر کل فرایندها احاطه داشته باشد اما می‌تواند بخشی از مجموعه فرهنگی را متحول ساخته و در مسیر فرهنگ و سنت تغییراتی ایجاد کند. پس عملکرد عقل اصلاح سنت‌هاست نه ایجاد آنها.